

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال سیزدهم، شماره ۵۱، بهار ۱۴۰۰
صفحات: ۱۳۷-۱۱۹
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۱۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۱/۲۹
مقاله: پژوهشی

زمینه های پولی و مالی خروج انگلیس از اتحادیه اروپائی

ثریا بابائی* / علیرضا سلطانی** / اردشیر سنایی*** / حمیدرضا شیرزاد****

چکیده

برگزیت یکی از مهم ترین رویدادها از زمان فرایند شکل گیری پروژۀ همگرایی و وحدت اروپا و بدترین تصمیم سال های اخیر در اتحادیه اروپا بود. این طرح میراث اروپایی دیوید کامرون نخست وزیر سابق بریتانیا است. بر این اساس، در این مقاله سعی شده است که تا زمینه های پولی- مالی برگزیت مورد تدقیق قرار گیرد. بدین ترتیب نگارندگان مقاله درصددند تا بر اساس روش توصیفی- تحلیلی، با تأکید بر تلفیق نظریه همگرایی و واگرایی و با استفاده از جمع آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات به دست آمده به این پرسش پاسخ دهند چه زمینه های را می توان برای خروج بریتانیا از برگزیت متصور شد؟ فرضیه ارائه شده نیز بر این بوده است که ریشه برگزیت را بیشتر باید در ملی گرایی بریتانیا، تمایل به روابط ویژه با آمریکا، بحران مالی اروپا و یورو و ابهام در آینده اقتصادی انگلستان جستجو کرد.

کلیدواژه ها: اتحادیه اروپا؛ برگزیت؛ انگلستان؛ اقتصاد؛ همگرایی.

* دانشجوی دکتری روابط بین الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

** گروه روابط بین الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسؤول).

soltani12@gmail.com

*** گروه روابط بین الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

**** گروه روابط بین الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا را می‌توان انعکاس ضرورت‌های ژئوپلیتیکی و نشانه‌هایی از فرهنگ راهبردی انگلیس دانست. همبستگی‌های ساختاری در انگلیس آثار خود را بر سیاست عمومی بریتانیا به عنوان مرجع همبستگی کشورهای متحد و ائتلاف‌های درهم‌تنیده قدرت محور به جا می‌گذارد. در سال‌های بعد از جنگ سرد موضوعاتی همانند مهاجرت، تحولات اقتصادی مداوم، سیاست همگرایی اتحادیه اروپا و جنگ با تروریسم بر سیاست منطقه‌ای و الگوی راهبردی بریتانیا تأثیر بسزایی گذاشته است. هزینه‌های فزاینده مربوط به بحران‌های جدید اقتصادی و امنیتی در اروپا را می‌توان به عنوان عامل اصلی جدایی بریتانیا از اتحادیه اروپا دانست.

انگلیس بیش از آنکه دارای نگرش اروپا محور باشد، بر ضرورت‌های امنیت‌سازی و قدرت‌سازی تأکید دارد. نگرش امنیتی انگلیس نیز در ائتلاف با ایالات متحده معنا پیدا می‌کند. هزینه‌های عمومی اتحادیه اروپا مشکلات زیادی را برای اقتصاد کشورهای آلمان و فرانسه به وجود آورده است. حفظ شکل‌بندی‌های امنیت اقتصادی انگلیس براساس پیوند با ساختار «شن‌گن» و یا «یورو» حاصل نمی‌شود. انگلیس تلاش دارد تا شکل‌بندی‌های امنیتی و اقتصادی خود را براساس ویژگی‌های کشور تفکیک‌شده اقتصادی و امنیتی با کشورهای اروپایی تنظیم نماید.

بالاخره برگزیت یا خروج انگلستان از اتحادیه اروپا ۲۰۱۵ به واقعیت عینی بدل شد. تحلیل گران و اقتصاددانان بسیاری نسبت به خروج انگلیس هشدار داده بودند و البته عده‌ی خیلی هم برگزیت را عامل سودآوری این کشور در آینده‌ی نزدیک می‌دیدند. اگر از تحلیل هردو گروه بهره ببریم حتماً به راه سومی نیز خواهیم رسید اینکه خروج انگلیس از اتحادیه اروپا در کنار ضررهای اقتصادی و مالی، احتمال اقل‌افکار عمومی در این کشور را نیز بالا برد، کما اینکه اکثریت مردم این کشور با رأی ۵۲ درصدی خواستار خروج سریع بریتانیا از اتحادیه اروپا شدند و دولتمردان این کشور از «دیوید کامرون»^۱ و «ترزا می»^۲ گرفته تا «بوریس جانسون»^۳، باید درمانی برای درد مردم خواستار برگزیت پیدا می‌کردند. براین مبنا این مقاله با تلفیق نظریه همگرایی و واقع‌گرایی سعی در تحلیلی همه‌جانبه از برگزیت در جنبه مالی- پولی و زمینه

1. David Cameron
2. Theresa May
3. Boris Johnson

های بوجود آورنده آن خواهد داشت. تئوری همگرایی و زیرشاخه های آن روش تحلیلی است که حرکت را از تحلیل سیستماتیک به سوی تمرکز بر همکاری دولت های با یکدیگر هدایت می کند که البته می توان اتحادیه اروپا را نیز در آن طرح کرد که ۲۷ کشور را به همکاری با یکدیگر سوق داده است، هر چند انگلیس از این اتحادیه بیرون رفت. از سوی دیگر، این نظریه نشان می دهد که نظریه های سیستماتیکی مثل همگرایی می تواند به طور معناداری با تحقیقات و مطالعات تطبیقی دقیق ترکیب شود. اتحادیه اروپا یک نهاد منطقه ای است که بر اساس حکومت جهانی خود در چارچوب فضای جغرافیایی بسیار بحث انگیز تاریخی تأثیر می گذارد و روابط خود را با جهان حفظ کرده است. در این مقاله به زمینه های پولی و مالی خروج انگلیس از اتحادیه اروپائی پرداخته می شود.

۱. پیشینه پژوهش

انگلستان به صورت جدی از ۲۰۱۵ تصمیم عملی به خروج از اتحادیه اروپا گرفت، کوتاه بودن این دوره تاریخی موجب کم بودن منابع دسته اول در این رابطه است. براین اساس تنها به چند اثر مرتبط و آکادمیک پرداخته می شود که البته این آثار نیز بیشتر به روند حال حاضر و آینده برگزیت پرداخته اند. در حقیقت پیدا کردن اثری موثق و فرا ژورنالیستی در رابطه با زمینه های برگزیت، کمتر امکان پذیر بوده است. اسکات لوری و دیگران (۲۰۱۸) در مقاله «اقتصاد سیاسی برگزیت و آینده سرمایه داری بریتانیا؛ اولین سمپوزیوم (مذاکره)» براین اعتقاد است که اقتصاد سیاسی برگزیت، چالش های جدیدی را برای مدل تجاری ملی انگلیس و به طور گسترده تر برای سرمایه داری اروپا ایجاد می کند. براین اساس نویسندگان این مقاله به این چالش های مالی- سیاسی می پردازند. کای اوپرمن و دیگران (۲۰۱۹) در پژوهشی با عنوان «سیاست خارجی انگلیس پس از برگزیت: از دست دادن اروپا و یافتن نقش» براین اعتقادند که پس از فراندوم برای خروج انگلیس از اتحادیه اروپا، این نظر نزدیک به واقعیت است که انگلیس نمی خواهد محصور در این اتحادیه باقی بماند و خواستار بازی کردن نقشی فرا اتحادیه ای در هیبت یک بازیگر جهانی در سیاست خارجی خود است، در این بین انگلستان، تمایل به همسوئی با آمریکا بیش از اتحادیه اروپا دارد.

۲. چارچوب نظری

نظریه پردازان مختلف نظریه همگرایی^۱ را به عنوان یک وضعیت خاص سیاسی و یا فرآیندی جهت تفویض وفاداری‌ها به سطحی بالاتر از سطح ملی تعریف می‌کنند (سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۸۵). یعنی حاکمیت از سطح دولت ملی به سطح منطقه‌ای و جهانی ارتقا می‌یابد. بدین ترتیب امور منطقه‌ای و فراقشوری به سطح مدیریت سیاسی منطقه‌ای سپرده می‌شود (Goldston, 1999:427). از نظر واقع‌گرایان دولت‌ها در روابط بین‌الملل مبنا و اصل هستند. بطور کلی، می‌توان هر نوع وحدت سیاسی را همگرایی نامید گرچه وحدت سیاسی تا اندازه‌ای عمیق‌تر از همگرایی است. به عبارتی، همگرایی پیش‌درآمد وحدت سیاسی است. ضرورت‌های مشترک در سطح منطقه مشخص جغرافیایی به پیدایش فرآیند همگرایی و یکپارچگی کمک کرده و دولت‌ها یا کشورها از بخشی از اقتدار و حاکمیت خود چشم‌پوشیده و آن را به مدیریت سطح منطقه‌ای تفویض می‌کنند (حافظ‌نیا و دیگران، ۱۳۹۱: ۶۰).

واقع‌گرایی نظریه‌ای درباره سیاست بین‌الملل است. تلاشی است برای تبیین رفتار تک‌تک دولت و ویژگی‌های نظام بین‌الملل، اصل مسلم هستی شناختی برای واقع‌گرایی این است که دولت‌ها برخوردار از حاکمیت، اجزای سازنده نظام بین‌الملل هستند. حاکمیت، نظامی سیاسی مبتنی بر کنترل سرزمینی است. نظام بین‌الملل، اقتدارگریز است. نظامی مبتنی بر خودیاری است. هیچ‌گونه مرجعی بالاتری وجود ندارد که رفتار دولت‌ها را محدود سازد یا هدایت کند. دولت‌های برخوردار از حاکمیت بازیگران خودخواهی هستند که اگر نه به طور درست، ولی قاطعانه نگران دستاوردهای نسبی خویش‌اند زیرا باید در محیطی اقتدارگریز به فعالیت پردازند که در آن امنیت و رفاه‌شان و در نهایت بستگی به توانایی خویش‌اند زیرا باید در محیطی اقتدارگریز به فعالیت پردازند که در آن امنیت و رفاه‌شان و در نهایت بستگی به توانایی شان برای بسیج منابع خودشان در برابر تهدیدهای خارجی دارد (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۷۷۰). از نظر نئورئالیست‌ها نیز دولت‌ها برای دستیابی به منافع ملی ناشی از همکاری به دنبال دستاوردهای نسبی هستند به این معنا که آن‌ها می‌ترسند در جریان همکاری سایر دولت‌ها سود بیشتری به خود اختصاص دهند آن‌ها امنیت ملی را به عنوان هسته مرکزی منافع ملی یک دولت ارزیابی می‌کنند (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۱۱).

در اساس، همگرایی در اروپا موجب پدیدار شدن نظریه های همگرایی گردید. با تشکیل جامعه فولاد (۱۹۵۲) شاهد نظریه هایی بوده که سعی می کنند این فرایند در اروپای غربی تبیین کنند. این نظریه ها شامل فرضیات موقت و مشروطی هستند که در سطوح مختلف تحلیل عمل می کنند (Lieber, 1972: 66). از نظر زمانی اولین نظریات متفاوت از رئالیسم، نظریات همگرایی و همگرایی منطقه ای بود که در تقابل با رئالیسم قرار گرفته اند. وجود همگرایی در عمل خدشه در نظریات رئالیستی را نشان می دهد. نظریات همگرایی پس از جنگ جهانی دوم تا اندازه ای عکس العملی به تجربه اروپا بوده است. با این همه همگرایی در برخی مناطق موفق و در برخی مناطق ضعیف بوده است. مهمترین عامل برای شکل گیری همگرایی، وجود توافق عمومی و اجماع واحد هاست. با این اوصاف، نظریات همگرایی معتقدند که همگرایی محصول دینامیسم منطقه ای و پویایی و رابطه کشورها با یکدیگر است. همگرایی به لحاظ مفهومی عبارتست از تقریب و نزدیک شدن افراد به سمت نقطه ای مشخص که معمولاً به عنوان هدف مشترک آنان شناخته می شود. هاس معتقد است که همگرایی فرایندی است که در آن بازیگران سیاسی چند واحد ملی مجزا، ترغیب می شوند تا وفاداری ها، فعالیت های سیاسی و انتظارات خود را بسوی مرکز جدید معطوف کنند (Hass, 2000, 22). طی فرایند همگرایی، واحد ها از انزوای کامل یا نسبی بسوی اتحاد کامل یا نسبی حرکت می کنند. چنانچه واژه همگرایی در مورد روابط دو یا چند کشور بکار گرفته شود کم رنگ شدن مرزها و همچنین همکاری و تعاملات آن ها در ابعاد گوناگون را در پی خواهد داشت. به نظر می رسد همگرایی را به بهترین وجه به صورت یک فرایند می باید تجزیه و تحلیل کرد، زیرا حرکتی است در زمینه ی افزایش همکاری میان دولت ها. روند تدریجی انتقال اقتدار به نهادهای فراملی، گامی است در راستای همگون سازی ارزش ها و بالاخره آن زمینه های لازم را برای بوجود آوردن جامعه مدنی جهانی و اشکال جدید اجتماع سیاسی فراهم می سازد. پیشرفته ترین حالت همگرایی وضعیتی است که در آن دولت ها بصورت فدراتیو در مقیاس کلی ظاهر شده و زمینه را برای ایجاد حکومت جهانی فراهم کنند، بنابراین می توان توسعه نظام بین الملل را بر اساس میزان پیشرفت همگرایی ارزیابی کرد (قوام، ۱۳۸۹: ۴۴).

بدین ترتیب، فرایند همگرایی، حرکتی داوطلبانه است و حالت توافقی دارد. در صورتی که همگرایی از طریق زور و اجبار باشد جنبه ی امپریالیستی به خود خواهد گرفت همانطور که شوروی از این شیوه در دوران جنگ سرد از طرق سیاسی، اقتصادی و نظامی برای نیل به

اهداف مزبور بهره گرفت که کارآمدترین آن‌ها در راستای ایجاد یکپارچگی و همگرایی اجباری بود.

در زمینه‌ی همگرایی نظریه‌های گوناگونی مطرح شده است که در پاره‌ای جهات و به خصوص از لحاظ هدفی که دنبال می‌کنند با هم مشابهت دارند و از برخی جنبه‌ها نیز تفاوت‌هایی میان آن‌ها وجود دارد. اما بطور کلی در بررسی نظریه‌های همگرایی دولت‌ها و شکل‌گیری اتحادهای سیاسی می‌توان تقسیم‌بندی‌های مختلفی انجام داد. عده‌ی زیادی مجموعه نظریات همگرایی را در طیف لیبرالیسم قرار داده و هر آنچه را موجب نزدیکی دولت‌ها و ایجاد صلح میان آن‌ها از طرق غیر نظامی و بخصوص اقتصادی باشد را در طیف خود قرار می‌دهند. با این وجود نظریات متفاوتی در باب علل همگرایی بخصوص همگرایی منطقه‌ای بحث نموده‌اند. از جمله: نظریه‌ی فدرالیسم، نظریه‌ی کارکردگرایی یا نظریه‌ی نئوکارکردگرایی، نظریه‌ی ارتباطات و وابستگی متقابل.

نقطه‌مقابل هم‌گرایی، واگرایی است. همانطور که عواملی چون زبان، جغرافیا، اقتصاد، سیاست و فرهنگ می‌توانند میان واحدهای سیاسی در سطح منطقه‌ای یا جهانی هم‌گرایی و پیوند ایجاد کنند. همین عوامل، به ویژه اگر با گرایش‌های فردی و تک‌روی رهبری و توأم گردند، بستر و زمینه‌ی واگرایی و تفرقه را فراهم می‌کنند و هم‌گرایی را با شکست مواجه می‌سازند (عابدی، اردکانی، ۱۳۹۸: ۱۳۱). اما در ارتباط با تحولات اخیر اتحادیه اروپا می‌توان گفت که شاید بتوان از مفهوم تسری نوکارکردگرایان - البته با برداشتی متفاوت - برای تحلیل وضعیت حاضر استفاده کرد. بر این مبنا تسری را می‌شود به دو نوع تقسیم کرد: یکی، تسری مثبت و دیگری، تسری منفی. تسری مثبت که مورد نظر نوکارکردگرایی است باعث گسترش همکاری میان دولت‌ها از یک ناحیه به نواحی دیگر می‌شود، اما تسری منفی، منجر به انتقال بحران و عدم همکاری از یک کشور به کشور دیگر می‌شود، چیزی که در اروپا اتفاق افتاده است؛ یعنی بحران اقتصادی از کشورهای ضعیف‌تر مانند یونان و پرتغال شروع و به سایر کشورها مانند ایتالیا و اسپانیا تسری پیدا کرده است، اما باید خاطر نشان کرد که تسری نوکارکردگرا در راستای گسترش همگرایی بوده نه کاهش همگرایی؛ همچنین یکی از مفروضات مورد توجه نوکارکردگرایانمانند هاس، امکان تفکیک میان سیاست و اقتصاد بوده است، درحالی‌که خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا نشان داده که تفکیک میان آن‌ها به سادگی امکان‌پذیر نیست و سیاست بر روی اقتصاد کلان تأثیر اجتناب‌ناپذیری می‌گذارد. از طرفی دیگر در این نظریه اهمیت حمایت مردمی برای

زنده ماندن همگرایی در مقیاس وسیع دست کم گرفته شده است. چیزی که در حال حاضر می تواند به عنوان عدم حمایت مردمی از اقدامات رهبران سیاسی در نجات مالی و مخالفت مردمی در تظاهرات خیابانی در کشورهایی مثل یونان مشاهده شود (Working Paper, 2012: 4-7)؛ همچنین فراندوم بریتانیا و رأی مردم این کشور به خروج از اتحادیه اروپا، نشان دهنده عدم حمایت مردمی از روند همگرایی است؛ بنابراین می توان گفت که همانگونه که این نظریه نتوانست در بحران همگرایی دهه هفتاد اروپا تحلیل مناسبی ارائه دهد در خصوص توضیح وضعیت حاضر اروپا نیز ناتوان خواهد بود. بنابراین وحدت اقتصادی در همگرایی اولویت دارد. اصولاً می توان همگرایی اقتصادی را به معنای یکپارچه شدن، یکسان شدن و ادغام اقتصاد های چند واحد اقتصادی مختلف دانست. همگرایی اقتصادی افزون بر لغو تعرفه ها و برچیدن مرزهای گمرکی میان واحد های اقتصادی ملی بر رشد هم زمان اقتصاد های ملی دولت های مختلف برای تضمین عملکرد مطلوب کل اقتصاد در یک منطقه دلالت می ورزد. همگرایی اقتصادی سطوح مختلفی دارد. نازل ترین سطح آن ایجاد یک «حوزه تجارت آزاد»^۱ از سوی چند دولت برای حذف تعرفه میان آن هاست. در مرحله بعد تأسیس اتحادیه گمرکی برای تعیین تعرفه مشترک بر کالاهای خارجی است. ایجاد «بازار مشترک»، مرحله دیگری است که به جریان آزاد کار، سرمایه و دیگر عوامل اقتصادی بین دول عضو می انجامد. اتحادیه اقتصادی زمینه هماهنگ سازی سیاست های یاد شده و اتحادیه پولی است. در صورت تحقق این امر دول عضو به وحدت سیاسی بسیار نزدیک خواهند شد. اما در عین حال تحقق آخرین گام در فرآیند همگرایی اقتصادی مستلزم وحدت نهادهای سیاسی است.

۳. برگزیت

از سال ۲۰۰۴ به بعد که یورو رسماً به واحد پولی اتحادیه اروپا تبدیل شد مشکلات مالی برخی از کشورها مانند یونان شروع شد، کشورهای عضو منطقه یورو، طرح های زیادی را برای برون رفت یونان از این وضعیت اقتصادی مطرح کردند از کمک های مالی تا وام های کلانی که به این کشور در کنار، کشورهای دیگری مانند ایتالیا، اسپانیا و پرتغال دادند نتوانست این مشکلات را برطرف کند. بی شک روحیه ی ناسیونالیستی و پیشرو انگلیسی، که هنوز هم خود را در جایگاه امپراتوری بریتانیا تعریف می کند و البته از همان آغاز به کار اتحادیه اروپا با آن مخالفت

1. Free Trade Area

می کرد نمی توانست بیش از این دوام بیاورد. بنابراین در سال ۲۰۱۶ با رأی گیری در خصوص خروجش از «منطقه یورو» و «اتحادیه اروپا» عطای حضور در این اتحاد را به لقایش بخشید. از سال ۲۰۱۶ تا کنون فرضیه های زیادی راجع به وضعیت پولی- مالی خروج انگلستان از اتحادیه اروپائی مطرح شده است. عده ای بر این اعتقاد بوده اند که برگزیت می تواند باعث فراری دادن بانک های جهانی معروف و بزرگی مانند «اچ اس بی سی» (Rees, 2019: 1) شود و حتی تا بدانجا پیش رفته اند که بدون شک، بانک های برتانیا یی که مقرشان در لندن است از انگلیس خارج خواهند شد. اگرچه به نظرات مخالفی هم در این رابطه وجود دارد چه اینکه بانکی مانند «دویچ بانک» آلمان با بیش از ۱۲۰۰ کارمند در بریتانیا از انگلیس پس از برگزیت به نوعی حمایت کرد. کما اینکه کریستین سوینگ، مدیر اجرایی دویچه بانک، در مصاحبه ای اعلام کرد که «لندن برای ما بسیار مهم تلقی می شود. ما همیشه گفتیم که بریتانیا برای ما همیشه یک مکان مادی و بسیار مهم خواهد بود. من فکر می کنم لندن همیشه یکی از بازارهای اصلی سرمایه خواهد بود» (Steiner, 2020: 2).

براین اساس برگزیت، جایگاه مالی انگلیس و پایتختی مالی لندن در جهان را احتمالاً به خطر خواهد انداخت. در این بین عواقب زیادی را برای آینده بریتانیا می توان در نظر گرفت: کاهش بازدهی اوراق قرضه یکی از آنهاست. برگزیت در کوتاه مدت، موجب پائین آمدن ارزش پوند خواهد شد؛ این شوک اقتصادی باعث کاهش بازدهی اوراق قرضه می شود. این گزاره بدان معناست که سرمایه دارانی که اوراق قرضه خریده اند با پائین آمدن ارزش آن سعی در فروش این اوراق خواهند داشت تا پیش از کم اعتبار شدن این اوراق بتوانند به پولی حداقلی دست پیدا کنند و پول نقد خود را در سریع ترین زمان ممکن از انگلیس برای ضرردهی کمتر خارج کنند. سرمایه گذاری خارجی، تجارت و بازار مسکن نیز از جمله فرآیند برگزیت است. تجارت بر پایه ی سود بیشتر تداوم می یابد. با رسمی شدن برگزیت، این احتمال بیشتر قوت می گیرد که سرمایه گذاران و تجار داخلی و خارجی کمتر از پیش به بازار بریتانیا اقبال نشان دهند. مهمترین دلیل آن این است که سرمایه گذاران خارجی تا پیش از برگزیت، جمعیتی ۵۰۰ میلیونی اعضای اتحادیه را در نظر می گرفتند و خواهان سرمایه گذاری بیشتر با توجه به انجمن تجارت آزاد اروپا و بازار مشترک اروپا با پولی مشترک بودند که یورو بود اما با جدائی و استقلال انگلستان از این اتحاد، با جمعیت انگلیس ۷۰ میلیونی طرف می شوند که درهای اقتصاد آزاد خود را به روی کشورهای منطقه بسته است و همین امر باعث بدبینی سرمایه گذاران خارجی

برای سودآوری بیشتر در بریتانیا خواهد شد. پرواضح است که هراس سرمایه گذاران از نوسان قیمت، باعث اجتناب آن ها از خرید ملک و مسکن می شود؛ چه اینکه آینده ی مبهم اقتصادی برای سرمایه گذاران، آن ها را در انجام معاملات جدید در بازار مسکن منع می کند. همچنین برگزیت می تواند بازار سهام انگلستان را دچار نوسانات شدید کند و انتظار سقوط ارزش سهام در بریتانیا دور از تصور نیست. با این تفاسیر، حال باید ریشه ها و زمینه های خروج بریتانیا را مورد تدقیق قرار داد تا به نتایج مطلوب در این باره رسید.

۴. اتحادیه اروپا و وحدت پولی

در سال های پایانی دهه ی ۸۰ فروپاشی شوروی سابق بر سیاست های کلی جهان تأثیر به سزائی گذاشت که جامعه اروپایی نیز از این اثرات بی بهره نماند. اتحاد دو آلمان، انتخابات لهستان و سرانجام تجزیه ی شوروی و استقلال کشورهای آسیای میانه روند اتحاد در «جامعه ی اروپایی»^۱ (EC) منع شده بودند و در پایان این دهه نگاهشان به سوی این جامعه بود و تلویحاً تقاضای عضویت در آن را داشتند. از سوی دیگر کشورهای عضو «منطقه ی آزاد تجاری» (EFTA)^۲ نیز که در ابتدا رقیب «جامعه ی اروپایی» به شمار می رفته و هر گونه وحدت با آن را رد می نمودند، اکنون شرایط موجود را متفاوت دیده و حتی بعضی مانند نروژ و یا اتریش تقاضای عضویت در آن جامعه را داشتند. این حوادث و اتفاقات موجب شد تا اختلاف های درونی حداقل برای مدتی در داخل جامعه کنار گذاشته شود و تلاش برای گسترش و وحدت جامعه رشد بیشتری یابد. در اواخر دهه ی ۸۰ (۸۸-۱۹۸۷) «کشورهای عضو منطقه ی آزاد تجاری»، طرح یک موضع واحد و دسته جمعی در قبال «جامعه ی اروپائی» تمایل خود را برای عضویت در «جامعه ی اروپائی» اعلام ولی کمیسیون نه عضویت، که انعقاد یک قرار داد جمعی برای همکاری با «کشورهای عضو منطقه ی آزاد تجاری» را اعلام نمود. در مارس ۱۹۸۹ کار بر روی پیش نویس یک موافقت نامه برای ایجاد یک «منطقه ی اقتصادی اروپائی»^۳ (EEA) شروع و قرار شد که طرح نهایی موافقت نامه تا سال ۱۹۹۰ ارائه گردد. از اهداف اولیه این موافقت نامه ایجاد یک منطقه ی آزاد تجاری اروپایی (Fetal) بود و نه یک اتحادیه اروپایی و «کشورهای عضو منطقه ی آزاد تجاری اروپا» بود و نه یک اتحادیه گمرکی. به عبارت دیگر

1. European Community (EC)
2. European Free Trade Association (EFTA)
3. European Economic Agreement

سیاست مشترک خارجی، سیاست مشترک کشاورزی و یا هماهنگی در مالیات ها و یا تعرفه ها از اهداف این پیمان نبود. بالاخره در ۱۹۹۱ «موافقت نامه ی اقتصادی ارو پایی» (EEA) امضاء و قرار شد که از ژانویه ۱۹۹۳ به اجراء درآید.

موضوع عضویت «منطقه ی آزاد تجاری اروپا» و کشورهای بلوک شرق سابق موجب شد تا دو نظر کلی در بین مسؤولین و اعضا «جامعه اروپایی» بوجود آید. عده ای معتقد بودند که «جامعه ی ارو پایی» باید هر چه سریعتر توسعه پیدا کرده و کشورهای جدید عضو آن شوند تا بر اعتبار جهانی آن افزوده گردد. از طرف دیگر برخی نیز گسترش آنرا مانع تحقق اهداف اولیه می دانستند. علیرغم وجود این اختلافات سران اعضا «جامعه ی اروپایی» در سال ۱۹۹۱ در شهر ماستریخت هلند گرد آمده تا پیمان جدیدی را امضا نمایند، پیمانی که شاید تا چند سال قبل حتی تصور آن نیز امکان پذیر نبود. سه موضوع مهم در دستور کار شورای جامعه ی ارو پایی قرار داشت. بررسی ایجاد «اتحادیه پولی اروپا»^۱ (EMU)، وحدت سیاسی و موضوعات اجتماعی جامعه. مسائل دیگری چون سیاست دفاعی و نیز اتحادیه ی (نظامی) اروپای غربی به عنوان بازوی نظامی «جامعه اروپایی» نیز مطرح گردید که البته از اهمیت کمتری برخوردار بودند.

۵. زمینه های پولی - مالی خروج انگلیس از اتحادیه اروپا

مسأله عضویت انگلیس و همراهی این کشور با اتحادیه اروپا یکی از مناقشه برانگیز ترین موضوع های داخلی اتحادیه بوده، که تأثیر فراوانی بر کیفیت همگرایی اروپا گذاشته و تاکنون فراز نشیب های فراوانی به خود دیده است. از همان سال آغازین اتحاد و یکپارچگی در اروپا انگلستان با موضع گیری همراه با تردید با این موضع برخورد کرد. از جهتی این کشور گرایش به حفظ استقلال خویش داشته و از سویی مایل به ازدست دادن فرصت ها و منافعی نبود که جامعه مذکور در اختیارش گذاشته بود. بخشی از این علت را باید در هویت، فرهنگ و تعصب بریتانیا جستجو نمود، که ریشه در نوستالژی امپراتوری شرق و غرب صده های گذشته دارد (mehrabann, 2016:186).

۵-۱. ملی گرایی و گذشته گرائی

ملی گرایی از جمله ملی گرایی قومی همواره با شور و احساسات شدید همراه است و از نیروی بسیج کننده بسیار قدرتمندی برخوردار است. تحریک عواطف ملی یا قومی موجی از احساسات

1. Europe's Monetary Union

شدید گروهی به راه می‌اندازد و شرایط به سرعت برای ستیزه و درگیری آماده می‌شود. در دوران معاصر در شماری از کشورهای اروپایی شاهد بروز خشونت‌هایی بوده‌ایم که منشا آن‌ها ملی‌گرایی قومی بوده است. به طور کلی، هر گاه جست و جو برای هویت‌های ویژه قومی یا ملی و تلاش برای حفظ یا بازبازی زبان و سنت‌های خاص گروه ابعاد احساسی قدرتمندی یابد، زمینه برای بحران در روابط قومی فراهم می‌شود (Friedman & Thiel, 2012: 35). با بروز این گونه احساسات و شیوع باورهای تعمیم یافته در میان اعضای گروه ملی مبنی بر این که دولت ملی موجود قصد نابودی یا تضعیف هویت آن‌ها را دارد، شهروندی کشوری که در آن قرار دارند مفهوم خود را از دست می‌دهد و خواسته های ملی جای آن را می‌گیرد یکی از این خواسته‌ها برای بخش اعظمی از بریتانیایی‌ها استقلال از اتحادیه اروپا و زنده کردن انگلیس صنعتی پر قدرت گذشته است.

گذشته نگری در بریتانیا، بنا به تحلیل «اندرو مار»، مفسر سیاسی برجسته بی‌بی‌سی که اسکاتلندی، این کشور را به دو بخش بریتانیای قدیم یا بریتانیای جدید تقسیم کرده است. گروه اول هنوز در رویای انگلیسی هستند که کارخانه های غول پیکر داشت و صنعتش زبازد بود اما با ورود و همکاری با اتحادیه اروپا به جامعه ای مصرف کننده تبدیل شد که پر از فروشگاه های بزرگ است و در تولید و صنعت جا مانده است. این در حالی است که بریتانیای نو در این تحلیل، در لندن خلاصه می‌شود که مملو از مهاجران از کشورهای مختلف، خاصه کشورهای عضو اتحادیه اروپا هستند. «خشم مردم بریتانیای قدیم علیه چنین شرایطی را که از دید آنان نتیجه سیاست‌های حاکم بر وست منیستر است، می‌توان بیرون از لندن در سراسر انگلستان و ولز دید. بریتانیای قدیم از دست رفتن حیات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را مستقیماً نتیجه سیاست‌هایی می‌داند که بریتانیای جدید به میل لندن و خوش‌نشینان وست منیستر دنبال می‌کند. سیاست‌هایی که شاه‌بیت آن پیوستن به اتحادیه اروپا به سرکردگی مارگارت تاچر بود» (رمضانپور، ۱۳۹۵: ۱). براین اساس بخش اعظمی از مردم انگلستان که دلبسته به بریتانیای قدیم هستند بر ملی‌گرایی انگلیسی پافشاری می‌کنند. در ارتباط با نگرش سیستمیک به اتحادیه اروپا باید گفت که اگر چه این اتحادیه یک هویت اقتصادی یکپارچه دارد اما هنوز هویت سیاسی آن به بلوغ نرسیده است. بر این اساس، اتحادیه اروپا یک شکل واحد اقتصادی است و هیچ وقت این وحدت به ناسیونالیسم اقتصادی تبدیل نخواهد شد. بدین معنا

که دول خارج از اتحادیه اروپا نمی‌توانند مستقل از اتحادیه وارد موافقتنامه تجاری مجزا با یکی از کشورهای عضو اتحادیه شوند.

۵-۲. حق حاکمیت و مسأله مهاجرپذیری

موضوع تغییر در قانون مهاجرت یکی از اصلیت‌ترین انگیزه‌های انگلیس برای هم‌پرسی گذاشتن جدایی یا ماندن در اتحادی اروپا بوده است. یکی از مهم‌ترین شعارهای کامرون نیز سخت‌تر کردن سیاست‌های مهاجرتی و محدود کردن گسترش قدرت اتحادی اروپا بود (کیانی، ۱۳۹۴: ۳۳). طبق قوانین اتحادیه اروپا شهروندان ۳۹ عضو این اتحادیه می‌توانند در قلمرو این اتحادیه به صورت آزادانه رفت و آمد کنند.

عدم اعتماد به وجود سازمان‌های چند ملیتی مالی، تجاری و دفاعی ایجاد شده پس از جنگ جهانی دوم از همان آغاز تأسیس تاکنون در بین کشورهای مختلف وجود داشته است. اتحادیه اروپا، صندوق بین‌المللی پول و ناتو نمونه‌های خوبی از این امر هستند. بسیاری از مخالفان اتحادیه اروپا معتقدند که این نهادها دیگر به اهداف آرمانی خود نخواهد رسید. چه اینکه سازمان‌هایی نظیر اتحادیه اروپا نه تنها کنترل کشورهای فردی را به دست می‌گیرند بلکه با رخنه در سیاست‌ها و منافع ملی کشورها، این اندیشه را القا می‌کنند که اگر نباشند کشورهای عضو نمی‌توانند منافع ملی خود را تأمین کنند. این در حالی است که ارائه دهندگان طرح برگزیت، نظری مقابل این اندیشه دارند، و در مورد بسیاری از امور از جمله مهاجرت، انتقاد شدیدی نسبت به اتحادیه اروپا دارند؛ چنانکه از جمله دخالت‌های اتحادیه اروپا در حاکمیت ملی بحث مهاجرت بوده است. «برخی از رهبران اتحادیه اروپا معتقدند که کمک به پناهندگان یک وظیفه اخلاقی است. اما مخالفان اتحادیه اروپا، مهاجرت را یک مسأله ملی می‌بینند، زیرا این امر بر زندگی داخلی مردم کشور تأثیر می‌گذارد. پاک کردن این مسأله عامل مهمی برای رأی (برگزیت) بود» (Mauldin, 2016: 4).

یکی از اصلی‌ترین دلایل خروج انگلستان از اتحادیه اروپا موضوع گسترده ورود آوارگان به این اتحادیه و همچنین پیوست این موضوع با اتفاقات تروریستی پیش آمده در اروپاست. از منظر این رهیافت می‌توان با پیش کشیدن مفهوم هویت به تبیین بهتر این اتفاق پی برد. در چند دهه اخیر مهاجران از کشورهای عضو اتحادیه اروپا که بحران مالی دارند به انگلستان وارد شده‌اند اکثریت مهاجران، برای اشتغال آمده‌اند و معدودی دیگر نیز برای سرمایه‌گذاری. این رویه باعث کساد کاری و شغل برای بریتانیایی‌ها شده است و بیکاری را در این کشور

افزایش داده است. مهاجرت اقتصادی از اروپای شرقی پس از گسترش اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷ افزایش یافت و مهاجرت خالص به انگلیس را تا سال ۲۰۱۵ به بیش از سیصد هزار نفر در سال رساند. کامرون این وضعیت را ناپایدار خواند. وی گفت: «هرگز پیش بینی نشده بود که حرکت آزاد باعث ایجاد تعداد بسیار زیادی از مردم در منطقه ما شود.» (McBride, 2019: 2). از همینجا بود که موجی از تقابل با مهاجریذیری در انگلستان بیش از پیش شدت گرفت. البته موجی از پناهجویان که از آن سوی مرزهای بلوک (اتحادیه اروپا) وارد می شوند، تنش هارا افزایش می داد.

براین اساس مهاجرت نقش اساسی در جنبش برگزیت ایفا کرده است. افزایش اخیر مهاجرت یکی از استدلال های تعیین کننده ای بود که ضد جهانی گراها، یوروسیسیست ها و ناسیونالیست ها را برای رأی دادن به انگلیس از اتحادیه اروپا متحد کرد. طبق قانون اتحادیه اروپا، کشورهای عضو محدود به حرکت آزاد و متقابل افراد مهاجر هستند، به این معنی که آن ها ممکن است شرایط ویزا، اجازه کار، سهمیه یا سایر محدودیت های مهاجرت را برای شهروندان یکدیگر تحمیل نکنند. براین مبنا اتباع اتحادیه اروپا در هر کجای اتحادیه اروپا قادر به زندگی و کار هستند. این در حالی است که به دلیل شرایط خوب اقتصادی بریتانیا، در دهه منتهی به همه پرسی برگزیت در ژوئن ۲۰۱۶، مهاجرت از کشورهای اتحادیه اروپا به انگلستان افزایش یافت. این افزایش تا حد زیادی توسط مهاجران دارای مهارت کم از هشت کشور تازه وارد اروپا، یعنی گروه A8 کشورها، شامل جمهوری چک، استونی، مجارستان، لتونی، لیتوانی، لهستان، اسلواکی و اسلوونی بود که در سال ۲۰۰۴ به اتحادیه اروپا پیوستند بریتانیا یکی از تنها سه کشور اتحادیه اروپا (همراه با ایرلند و سوئد) بود که تصمیم گرفت محدودیت دسترسی کار را برای شهروندان کشورهای A8 اعمال نکند، گزینه ای که در طول ۷ سال اولیه عضویت اعضای جدید در اختیار همه اعضای اتحادیه اروپا وجد دارد بدین ترتیب. مهاجرت از A8 به انگلستان در سال های بعد به شدت افزایش یافت و تعداد اتباع A8 در انگلستان بیش از ده برابر سال ۲۰۰۴ که ۱۱۲،۵۶۵ بودند به ۱،۲ میلیون در سال ۲۰۱۵ رسید. برعکس، تعداد اتباع EU14 در انگلستان نسبتا ثابت باقی مانده است، یعنی از ۶۲۰،۱۸۵ در سال ۲۰۰۴ به ۷۹۴،۵۲۷ در سال ۲۰۱۵ رسید (King & others, 2018: 1). اگرچه اتحادیه اروپا قول داد که به انگلیس اجازه می دهد تا به حرکت آزاد مهاجران پایان دهد، کنترل مرزهای خود را در دست بگیرد و از مهاجرت

ناخواسته جلوگیری کند اما افکار عمومی انگلستان و گسترش بیکاری در میان بریتانیایی ها نمی توانست این قول و قرار اتحادیه اروپا را جدی بگیرد. یکی از اهداف برگزیت بازپس گیری سیستم مهاجرت انگلیس بود و مسلماً مهاجرت در انگلیس و اتحادیه اروپا پس از ترک انگلستان از این بلوک بسیار متفاوت خواهد بود. بسیاری از محافظه کاران هرگز با عضویت در اتحادیه اروپا آشتی نکردند و نارضایتی به ویژه در مورد مهاجرت افزایش تا برگزیت در حال افزایش بود. موضوع مهاجرت از درون اتحادیه اروپا امری پراهمیت است، زیرا در زمان عضویت در اتحادیه اروپا، انگلیس موظف بود حرکت آزاد شهروندان اتحادیه اروپا را بپذیرد.

۶. بحران مالی یورو

بحران یورو پس از آنکه اتحادیه اروپا «کمک مالی» بی سابقه برای هماهنگی سیاست بودجه را پیشنهاد داد، ایجاد شد. کامرون نخست وزیر وقت انگلستان در سال ۲۰۱۲ این ایده را مضر برای بخش مالی انگلیس اعلام و آن را رد کرد. در سخنرانی سال ۲۰۱۳، کامرون به نقضی در منطقه یورو و آنچه او آن را بروکراسی بیش از حد اتحادیه اروپا و عدم پاسخگویی دموکراتیک می نامید، حمله کرد. وی همچنین قول داد که اگر حزب محافظه کار وی در انتخابات سال ۲۰۱۵ پیروز شود، همه پرسى در مورد عضویت انگلیس در اتحادیه اروپا برگزار خواهد کرد. در نوامبر ۲۰۱۵، کامرون اعلام کرد که قبل از برگزاری همه پرسى، وی به دنبال اصلاحات اتحادیه اروپا در چهار حوزه اصلی است: حاکمیت ملی، سیاست مهاجرت، تنظیم مالی و اقتصادی و رقابت. در فوریه سال ۲۰۱۶، رهبران اتحادیه اروپا با تعدادی از تغییرات موافقت کردند، از جمله حمایت از ارزشهای غیر یورو در اتحادیه اروپا، محدودیت های جدید در مورد مزایای مهاجران، تعهد به کاهش مقررات اتحادیه اروپا، و تشخیص رسمی مبنی بر فشار برای «اتحاد هرچه نزدیکتر» که البته پیشنهاد آخر در انگلیس صدق نمی کرد (McBride, 2019: 2)، چه اینکه انگلیس، تصمیم خود را برای جدائی از اتحادیه اروپا گرفته بود.

خروج انگلیس از اتحادیه یورو تا قبل از توافق اصلی که در پایان سال ۲۰۲۰ اتفاق می افتد همراه با مسائل فراوانی است و هنوز بسیاری از سؤالات بی پاسخ در مورد اینکه چقدر پول انگلیس در ازای دسترسی به بازار خود به اتحادیه اروپا پرداخت می کند و در صورت دستیابی به هرگونه توافق درباره امنیت تقسیم اطلاعات، حمل و نقل هوایی و ماهیگیری، وجود دارد.

همچنین مسأله بحث برانگیز آنچه در مرز ایرلند اتفاق خواهد افتاد احتمالاً در هر توافق نهایی برجسته خواهد بود. بحران یورو انگلیس را نسبت به ادامه ارتباط با این حوزه یورو و پول مشترک بدبین کرده است. جانسون هنوز خط قرمزهای خود را به طور رسمی در رابطه با ادامه فعالیت های بریتانیا با منطقه یورو اعلام نکرده است (McGee, 2020: 2)، اما به جرأت می توان گفت که اولویت بریتانیا ایجاد محدودیت در توافق نامه تجارت آزاد است که باعث می شود هر دو طرف واردات و صادرات را تا حد ممکن در پائین ترین سطح انجام دهند، ضمن اینکه این رویه انگلستان را از قوانین سختگیرانه اتحادیه اروپا آزاد می کند. در صورت دستیابی به این مهم، این بدان معنی است که انگلیس به تجارت خود در اتحادیه اروپا ادامه می دهد اما نسبت به مقررات انعطاف پذیرتر خواهد شد و احتمالاً تجارت خود با آمریکا را بیش از پیش مستحکم تر می کند.

۷. روابط ویژه با ایالات متحده

امروزه بریتانیا از شرکای اصلی تجاری آمریکا در سطح منطقه ای و جهانی به حساب می آید و پس از اتحادیه اروپا آمریکا دومین و بزرگترین شریک تجاری و بازار صادرات برای کالاهای آن کشور به شمار می رود. با توجه به جریان های تجاری دو طرف در سال ۲۰۱۴ میلادی، ۵/۳ درصد صادرات آمریکا به بریتانیا و ۱/۳ آمریکا از بریتانیا بوده است (EconomicAnalysis, 2005). در سال ۲۰۱۵ میلادی، ۱۵ درصد کل صادرات بریتانیا به ایالات متحده به ارزش ۶۱۵ میلیارد دلار و صادرات ایالات متحده به بریتانیا ۵۷۱ میلیارد دلار بوده است (Hamilton & Quinlan, 2018:146). پس از برگزاری رفراندوم، دیوید برسون اقتصاددان ارشد آمریکایی بر این باور است که برگزیت در کوتاه مدت تأثیرات منفی بر اقتصاد آمریکا خواهد داشت اما در بلندمدت مزایای اقتصادی فراوانی را بر واشنگتن در پی خواهد داشت.

بدین ترتیب، دولت آمریکا بیشتر بر مسائل اقتصادی با تمرکز بر تجارت با بریتانیا متمرکز شده است و با تشکیل کارگروه تجارت و سرمایه گذاری دو کشور، مذاکرات رسمی را در زمینه توافقنامه تجارت آزاد آغاز کرده است و شدیداً از آن حمایت می کند، زیرا آن را «فرستی باورنکردنی» می نامد. این کشور درصدد است تا با توجه به روابط اقتصادی و تجاری دو کشور در طی سالیان گذشته، سیاست های اقتصادی و تجاری خود را باهدف خروج از اتحادیه گمرکی در زمینه تداوم ارتباط ویژه در آینده به کار گیرد.

جان کلام اینکه بریتانیا همواره آمریکایی ترین عضو اتحادیه اروپا بوده است. این سخن وینتسون چرچیل بعد از جنگ جهانی دوم که گفته بود: «ما هرگاه ناچار به انتخاب بین اروپا و آمریکا شویم، آمریکا را انتخاب خواهیم کرد» همواره بر سیاست این کشور در قبال اروپا سایه انداخته است و اروپایی ها با این ضرب المثل کنایه آمیز که «برای بریتانیایی ها اقیانوس اطلس از کانال مانس کوتاه تر است»، همواره از این رویکرد انتقاد کرده اند (حاتم زاده، نورعلی ونود، ۱۳۹۷: ۱۶۷).

روابط انگلیس و آمریکا به عنوان دو هم پیمان اگرچه همواره روابط نزدیک بوده است، اما بوریس جانسون به عنوان نخست وزیر که دولت او به عنوان دولت تمام کننده برگزیت در تاریخ انگلیس ثبت خواهد شد، در روزها و هفته های اخیر روابطی حتی نزدیکتر از گذشته با دولت واشنگتن را پایه ریزی کرده و دولت کنونی انگلیس، بیش از پیش زیر چتر حمایتی آمریکا قرار گرفته است.

۸. آینده اقتصادی بریتانیا

بریتانیا در دهه های متمادی در تلاش بوده است تا شکوه پیشین خود را بدست آورد و بدرستی می داند که یکی از مهمترین شاخصه ها در جهت قدرت یابی مضاعف، اقتصاد قوی است؛ این در حالی است که اتحادیه اروپا با مشکلات عدیده ی اقتصادی ای که با روبرو بوده است سرعت انگلستان را تا رسیدن به آرمان خود کند می کند و این مشکلات باعث ابهام در آینده اقتصادی بریتانیا تا سالها و تا پیش از برگزیت شده بود. چنانکه «به عقیده برخی از منتقدان انگلیسی اتحادیه، اتحادیه اروپا یک نهاد اقتصادی ناکارآمد است و در عمل نتوانسته است مشکلات اقتصادی که از سال ۲۰۰۸ در حال توسعه بوده است را حل کند ... به عنوان مثال ، ۲۰٪ بیکاری در جنوب اروپا. با این وجود ، ماندن در یک سازمان راکد برای حل مشکلات انگلیس، کوتاه بینانه به نظر می رسد» (Mauldin, 2016: 3)، مسأله ای که برای منتقدان و مخالفان برگزیت کمتر جلوه می کرد و استدلال جایگزین منتقدان در این باره این بود که باقی ماندن بریتانیا در اتحادیه اروپا باعث می شود انگلیس رهبری اروپا را دنبال کند، استدلالی که با این سوال مخالفان مواجه می شد: سودآوری رهبری اتحادیه اروپا، بیش از ضرر دهی به منافع داخلی و بین المللی بریتانیا خواهد بود؟ که البته پاسخی مشخص پیدا نمی کرد چون در حال حاضر بیشترین سود از اتحادیه اروپا به خزانه آلمان سرازیر می شود.

دلیل برگزیت هرگز به معنای کنترل اتحادیه اروپا بر بریتانیا یا عدم توانایی انگلیس در تعیین سرنوشت خود بدون وارد شدن به قوانین و مقررات بی شماری نبود که توسط اتحادیه اروپا مقرر شده بود (اگرچه ممکن است مبنایی برای گزاره دوم وجود داشته باشد). در حقیقت، خروج انگلیس از اتحادیه اروپا پیشینه ای طولانی مدت داشت که اقتصاد انگلستان را به ستوه آورده بود: درآمد راکد در نتیجه رشد بهره وری مبهم که در واقع در طول دهه اخیر افزایش قابل قبولی نیافته بود - یکی از این دلایل برای برگزیت و تصمیم قطعی انگلیس بوده است تا جایی که اقتصاددان ارشد بانک مرکزی انگلیس، اندرو هالدان، آن را «تقریباً بی سابقه» در دوران مدرن و جدید می داند (Fay, 2019: 2). نابرابری در حال افزایش؛ بودجه ناکافی برای برنامه های رفاهی و خدمات ملی بهداشت در بین کشورهای عضو اتحادیه خاصه انگلستان از مسائل مهمی است که باید با عینکی دقیق تر به آن نگاه کرد تا استدلال بریتانیا در رابطه با خروج را بهتر فهمید و حتی با وجود احتمال به ضرردهی در کوتاه مدت برای اقتصاد بریتانیا به نوعی سیاست های برگزیت را با نگاهی دیگر تحلیل کرد.

نتیجه گیری

یکی از مسائلی که کمتر بدان پرداخته شده است بحث دلایل جدایی بریتانیا از اتحادیه اروپاست. اینکه چرا و به چه دلایلی اکثریت مردم انگلستان رأی به جدایی این کشور از اتحادیه اروپائی دادند سوالی است ماهیت شناسانه که بخشی از پاسخ آن به هویت مردم این کشور برمی گردد. انگلیسی ها همواره سعی کرده اند خود را تافته ی جدابافته ای از دیگر کشورهای اروپائی به حساب بیاورند و حتی این کشور یکی از سرسخت ترین کشورها در مخالفت با همگرایی و تشکیل اتحادیه و بعدها فدراسیون اروپائی بود؛ مسأله ای که با رای منفی این کشور با اعلامیه تاسیس جامعه زغال و فولاد محرز است. بریتانیا حتی در طی سال هائی که عضویت اتحادیه اروپا را داشت، مُصر بر شناسائی هویت ملی خود در مقابل هویت اروپائی دیگر بوده است. این هویت با پیشینه تاریخی انگلستان در رابطه با نظام امپراتوری و پیوستگی با آنگلساکسون ها ارتباط مستقیمی دارد؛ گوئی هنوز هم انگلستان خود را به عنوان زعیم و امپراتور اروپا می شناسد. اتحادیه اروپا قدرت ناسیونالیسم را درک نمی کند. براین اساس از این منظر مردم انگلستان خود را پیروز ماجرا می دانند و البته آینده یورو نمی تواند برای آن ها مهم تلقی شود.

از دیگر عوامل تسریع گر درامر برگزیت که در فرضیه نیز به آن اشاره شد، نوع روابط ویژه آمریکا با انگلیس می باشد که با بقدرت رسیدن ترامپ و حمایت وی از خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، پیوندهای تاریخی فرهنگی و زبانی دو کشور در راستای تقویت و تداوم این رابطه ویژه، نقش اساسی ایفا خواهد کرد.

همچنین ورود آزادانه کالا، ورود و مهاجرت کارگرانی متخصص تر از کارگران داخلی در اموری مانند زراعت از کشورهای منطقه یورو و اتحادیه اروپا و به دنبال آن بیکاری کارگران انگلیسی، تعهد به حمایت از کشورهای عضو، بحران مالی یورو، آینده اقتصادی مبهم بریتانیا و... همه از موجداتی بودند که انگلیس تصمیم به برگزیت گرفت؛ چه اینکه انگلیس در تلاش برای پویایی بیش از پیش اقتصاد خود قدم برداشته است نمی توانست بار شکست اقتصادی کشورهای عضو اتحادیه مانند یونان، اسپانیا، ایتالیا و پرتغال را به دوش بکشد. علاوه بر این، سقوط مالی در سال ۲۰۰۸ و بحران منطقه یورو در اواخر سال ۲۰۰۹ بریتانیا را بیشتر مُصر به تصمیمی جدی برای استقلال از اتحادیه اروپا ساخت تا بتواند به عنوان اقتصادی یکپارچه و فارغ از مشکلات اقتصادی و بحران های کشورهای عضو اتحادیه اروپا تنها به وضعیت پولی- مالی خود بپردازد و از آن محافظت کند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- جعفری علی اکبر (۱۳۸۶)، «نظریه نئورئالیسم واتحاد استراتژیک میان آمریکا - اسرائیل»، پژوهش نامه حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ششم، پاییز، صص ۱۳۶-۱۰۵.
- حاتم زاده، عزیزاله و نورعلی وند، یاسر (۱۳۹۷)، «روابط فرآتلانتیک پس از برگزیت و ترامپ؛ پیامدها برای ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال بیست و یکم، شماره سوم، پاییز، صص ۱۸۴-۱۶۱.
- حافظ نیا، محمد رضا؛ مختاری هشی، حسین و رکن الدین افتخاری، عبدالرضا (۱۳۹۱)، «بررسی چالش های جغرافیای سیاسی در همگرایی منطقه ای: مطالعه موردی سازمان همکاری های اقتصادی اکو»، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال هشتم، شماره ۱، بهار، صص ۴۱-۱.
- رمضانپور، علی اصغر (۱۳۹۵)، چرا انگلیسی ها از اتحادیه اروپا خارج شدند؟، رادیو فردا، ۱۰ تیر ماه.
- سیف زاده، حسین (۱۳۹۰)، نظریه پردازی در روابط بین الملل: مبانی و قالب های فکری، تهران: نشر سمت.

- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹)، روابط بین الملل: نظریه ها و رویکردها؛ تهران: انتشارات سمت
- کیانی، حسین (۱۳۹۴)، بررسی جامعه شناسی هویت، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشرنی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: انتشارات سمت.
- مهربان، عبدالله (۱۳۹۶)، «هویت های فرو ملی عاملی بر واگرایی در اتحادیه اروپا»، فصلنامه مطالعات میان فرهنگی، سال دوازدهم، شماره ۳۲، صص ۱۰۸-۸۷.

ب) منابع انگلیسی

- Fay, Robert (2019), **The Long-simmering Economic Issues behind Brexit**, CIGI, January 22.
- Friedman R. & Thiel M. (2012), **European Identity and Culture: Narratives of Transnational Belonging**, Ash gate Pub Co.
- Goldstone Joshua S. (1999), **International Relations**, New York: Longman.
- Haas, Ernst B. (2000), "Nationalism, Liberalism and Progress". Vol. 2. **The Dismal Fate of New Nations**, Ithaca, NY: Cornell Univ. Press
- King, Emily and Aaron Flynn, Berry Apple man & Leiden (2018), **Brexit and the Future of Immigration in the UK and EU, Financier Worldwide**, January.
- Lieber, R. (1972), **Theory and World Politic**, Cambridge: Winthrop Publishers.
- Mauldin, John (2016), "Reasons Brits Voted for Brexit", **FORBES**, Jul 5.
- McBride, James (2019), What Brexit Means, **Council on Foreign Relations**, Last Updated, July 22.
- McGee, Luke (2020), "Britain is leaving the European Union Today". The Hard Part Comes Next, **CNN**, Fri January 31.
- Opperman, K., Beasley, R., & Karabo, J. (2019), "British Foreign Policy after Brexit: Losing Europe and finding a role", **International Relations**, <https://doi.org/10.1177/0047117819864421>
- Rees, Jon (2019), "HSBC: Prepares for worst-case Brexit and Warns Growth in Asia will be Slower", **S&P Global Market Intelligence**, 19 Feb.

Scott Lavery, Lucia Qualia & Charlie Dann Reuther (2019), "The Political Economy of Brexit and the Future of British Capitalism First Symposium", **New Political Economy**, 24:2, 252-257, DOI: 10.1080/13563467.2018.1484716

Steiner, Rupert (2020), "Deutsche Chief Executive on Brexit: Britain 'Pulling in the Right Direction", **Market Watch news**, Published: Jan 24.